



آتیه‌نو

A T I V E H N O

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه

(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)

مدیر مسئول و رئیس شورای سیاست گذاری:

ابراهیم رستمیان مقدم

سر‌دبیر: رضا جمیلی

معاون سر‌دبیر: میترا فردوسی

مدیر هنری: سیدعلی رضا میرزاصطفی

صفحه‌آرایی: محسن منوچهری

ویرایش عکس: شبنم رضوانی

ویرایش متن: مریم مهرداد

تحریریه: مسعودشاه‌حسینی، مجتبی کاوه

عماد عزتی، مسعود مشایخی، فاطمه علی‌اصغر،

مریم طالبی، صدرا محقق، امین جالوند،

المیراحسینی، نسرين ظهیری، حمیدرضا

عبدالوند، عبدالله‌مقدمی، مهدی‌شادمانی،

مرتضی گلیور، مهرآذین بشیری‌راد و...

با تشکر از: بیژن رضوانی، ابراهیم باقری،

صولت فروتن

نشانی: خیابان احمد قاصر، خیابان دوازدهم

شماره ۲۲، طبقه پنجم

تلفن تحریریه: ۰۶-۸۵۱۷۰۸۵

www.Atiyehnoweekly.ir

چاپ: هنر سرزمین سبز

آگهی و اشتراک: ۰۹۱-۸۵۱۷۰۸۵

ناظر چاپ: علی توتونی

فعالیت شبانه موزه‌ها؛ به‌زودی

مدیر اداره کل موزه‌ها می‌گوید: «براساس کلیت تصویب شده، دو موزه در تهران به‌صورت آزمایشی و به‌عنوان پایلوت بعد از پایان ماه رمضان، دو شب در هفته راتا پاسی از شب به بازدیدکنندگان سرویس می‌دهند.» محمدرضا کارگر در گفت‌وگو با «ایسنا» تأکید می‌کند: «تاکنون کلیت طرح برای فعالیت شبانه موزه‌ها تأیید شده، اما نخست باید سازوکار آن فراهم شود. در نخستین قدم بعد از پایان ماه رمضان، دو موزه در روزهای پنج‌شنبه و جمعه تا ۹ شب به فعالیت خود ادامه می‌دهند، تا به نتیجه کلی درباره این اقدام برسیم.» او اشاره کرد سه کاخ موزه گلستان، نیاوران و سعدآباد و موزه ملی ایران، در حال حاضر آمادگی اجرایی شدن این طرح را دارند.

۱۶ | آتیه‌نو

پایلتوت

جایی برای حرف‌های خودمانی



یکشنبه ● ۲۵ فروردین ۱۳۹۸ ● شماره صد و نود و شش

A T I V E H N O



● ساختمان نیمه‌کاره-۱۷۶ ●
● مسعود مشایخی ●

تفاوت بچه‌های دیروز و بچه‌های امروز

دوستان حسن دیروز پسرش را به ساختمان آورده بود. علی شش سال دارد. بچه‌ای لاغر و نحیف با موهای خرمایی که روی پیشانی‌اش ریخته بود. کم‌حرف و خجالتی بود. از همان لحظه اول که وارد ساختمان شد، گوشی پدرش را برداشت و گوشه‌ای نشست و مشغول بازی با آن شد. تاظهر کارش همین بود. نه جنب‌وجوشی و نه سروصدایی. در همین موقع پدرش هرقدر اصرار کرد نتوانست او را از بازی با گوشی منصرف کند. قصد ندارم نسل خودمان را با نسل جدید مقایسه کنم و از شکاف عمیق

بین‌نسلی صحبت کنم، چراکه به‌گفته بزرگی، اگر دو نسل یک جامعه مثل هم فکر و عمل کنند آن جامعه یک جامعه خنثی و غیرپویاست. وقتی اصرار و توپ و تشرهای حسن را دیدم که روی پسر شش‌ساله‌اش اثر نکرد، ناخودآگاه یاد دوران کودکی خود افتادم. خیلی خوب به‌خاطر دارم تقریباً هم‌سن‌وسال پسر حسن بودم که پدرم از سر کار آمده بود و داشت ناهار می‌خورد. وقتی پدر در خانه نبود نباید هیچ حرکت و صدای اضافی از ما سر می‌زد و از او حساب می‌بردیم. داشتیم می‌گفتم: پدرم از سرکار آمده و مشغول خوردن ناهار بود. داشتیم با اسباب‌بازی‌ام بازی می‌کردم، نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد که از دستم رها شد و به پدرم خورد. نگاه غضب‌آلودش را که دیدم دنبال سوراخ موش می‌گشتم تا خودم را مخفی کنم. بنده خدا پدرم هیچ‌وقت ما را تنبیه نمی‌کرد. اما جذب و اقتداری که داشت، ما تمام سعی خودمان را می‌کردیم کمتر مرتکب اشتباهی شویم. دوران ما حرمت‌ها و احترام بزرگ‌ترها حفظ می‌شد و همه چیز سر جایش بود. اما بچه‌های امروزی مثل آن روزهای ما، احترام بزرگ‌ترها را نگه نمی‌دارند و آن‌ها را تکریم نمی‌کنند. همه چیزشان مجازی شده. حرف‌زدن‌شان، غذا خوردن و گشت‌وگذارشان همه مجازی و غیرواقعی شده است. شاید ما اگر در این دوره به دنیا آمده بودیم یا اصلاً در همان دوران، چنین امکاناتی داشتیم، مثل این‌ها رفتار می‌کردیم. اما ما با اینکه دوران بی‌امکانات و سختی داشتیم، اما دل‌هایمان به‌هم نزدیک بود و از بودن در کنار هم و بازی کردن با همدیگر لذت بسیار می‌بردیم. در این زمینه کارشناس و اهل فن نیستم که بگویم کدام شیوه تربیتی درست و کدام غلط است، اما فقط یک چیز را خوب می‌دانم و آن هم اینکه احترام گذاشتن به پدر و مادر و بزرگ‌ترها همیشه باید سرلوحه اخلاق همه نسل‌ها باشد و شاید کم‌کاری و تسامح در این زمینه از خود ماست. از ماست که بر ماست.



طنز کارگری

از بیل‌زدن تا میل‌زدن

همین شد که با خودم گفتم چه کاری است؟ آدم عاقل سری که درد نمی‌کند را دستمال نمی‌بندد. بهتر از همه این است که من هم خودم را قاطلی جماعت کنم، بلکه بی‌سوادیم پنهان شود. توی این ستون، بیل که نمی‌توانم بزنم، اما می‌توانم یک میل بزنم و عکس آقای فردوسی‌پور را بچسبانم به آن. بعدش هم بنشینم و با خیال راحت یک تحلیل کارشناسانه خفن در مورد تعطیلی این برنامه بنویسم. این طوری دیگر فوق‌فوقش یک عکس با شورت ورزشی لازم داشته باشم یا اینکه کافی است یک لگد در دُم گریه زده باشم؛ خلاص!

رویم نمی‌شود بگویم. آن مدرک واقعی و تکمیلت کو؟ یا عکس فرو رفته در نیت کو؟ تو حرف زدی و ما فقط بیل زدیم ای شخص سخنگوی! بگو بیلت کو؟ خب راستش ترسیدم. با خودم گفتم: این بندگان خدا که هرکدام در شغل و تخصص خودشان غول مرحله آخرند وضع‌شان این است، وای به حال من که خودم قبول دارم عوام و بی‌سوادم. دهانم باز نشده، یک تریلی بیل دم در خانه‌ام خالی می‌کنند و به‌هم می‌گویند: «تو که بیل‌زنی، درِ خانه خودت را بیل بزن!»

هی رقم خوانده، شمارنده گویا شده‌ام

قیمت جنس و رقم‌های حقوق قاطی است

بنده قربانی سیلاب عددها شده‌ام

البته راستش در این اوضاع سیل‌خیز، اصلاً قصد نوشتن در مورد ۹۰ را نداشتم، اما در این چند روزه دیدم که هرکدام از سلبریتی‌ها حرفی در مورد سیل زدند، گروهی از عزیزان دل فرود آمدند و به‌صورت مجازی و واقعی، این واقعیت را در چشم طرف‌فرو کردند که: «مگر تو کارشناسی؟» یا اینکه «اول بیل بزن، بعد حرف بزن!» یا کلی چیزهای دیگر که



● سرعت گیر -۴۶ ●
● عبدالله‌مقدمی ●

هفته قبل در مورد ۹۷ و ۹۸ نوشتم. این هفته هم می‌خواهم در مورد ۹۰ بنویسم. ظاهراً سوزنه‌های امسال ما را عددها تشکیل می‌دهند. البته حالا که فکرش را می‌کنم می‌بینم موضوعات سال قبل هم عدد بود. یک روز عدد دو رقمی افزایش تورم، یک روز عدد «نیم!» رقمی افزایش حقوق و... خلاصه کل سال را با همین فرمان به پایان رساندیم. **صبح تا شب زده‌ام سگته و احیا شده‌ام**

بحث داغ شبکه‌های اجتماعی:

باز هم، مقاومت خوزستان



است. چه در جنگ و چه در روزگار سخت امروز... ماشاءالله به غیرتوتون. «در این بین کاربری به نام «مینا» نیز با انتشار تصویری از تلاش چند کودک برای پُرکردن گونی‌های خاک در کنار دیگر مردم، درباره آن‌ها نوشت: «گفتم بچه‌ها اینجا باید بزرگتر را کار کنن شما دست‌وپا گیر هستید، برید کنار حداقل، گفتن: بزرگ‌تر جلو خونه‌ها سیل‌بند می‌زنن ما می‌خوایم جلو مدرسه‌مون سدخاکی بسازیم، اگر بره زیر آب کجا درس بخونیم، خانم‌هان! چی باید می‌گفتم که راضی بشن؟!» کاربر دیگری به نام «زهر» نیز با انتشار تصویری از یک مرد خوزستانی، او را این‌طور معرفی کرد: «سید مرتضی موسوی، یکی از هزاران قهرمان حمیدیه است که این روزها برای نجات شهر یک لحظه چشم به‌هم ن‌زده، ۱۰ روزه داره سیل‌بند می‌سازه و با یکی از موتور پمپ‌ها بخشی از آب‌رو که وارد شهر شده به کرخه برمی‌گردونه...»

از خانه، روبه‌روی سیل، گونی روی گونی گذاشته‌اند. جوانان شیبان در خوزستان پس از همدار سیل این‌طور از شهرشان محافظت کرده‌اند: دفاع. کلدیوآ زنده‌گی مردم خوزستان است. «کاربری دیگری به نام «ذوالقرنین» نیز با به کار بردن هشتک «مدیون خوزستانیم»، در توصیف مردم خوزستان نوشت: سال‌ها در برابر خمپاره‌های دشمن ایستادند و امام‌فرمود خوزستان دین خود را ادا کرد. سال‌ها ریزگردها هوای پاک را از ریه هایشان گرفت و امسال سیل منازلشان را ویرانه کرد و برخی را آواره، اما بازهم مقاومت کردند.» کاربر دیگری به نام «منصور» نیز با انتشار تصویری از تلاش مردم برای ساخت سیل‌بند، از غیرت و مقاومت مردم خوزستان گفت و نوشت: «سیل‌بندهایی که خود مردم حمیدیه ساختند، مانع ورود آب به شهر شده و همچنان دوام آورده است. مقاومت مردم خوزستان مثال‌زدنی

بود، کسی نپرسید عرب هستی یا لر؟ اینجا زندگی می‌کنی یا جای دیگر؟ فقط می‌خواستند با سیل مقابله کنند. مردی با فداکاری، خود را بین شکاف‌های سیل‌بند قرار داد تا دیگران با سنگ و گل و ماسه، راه آب را ببندند.» کاربری به نام «امیر» نیز با انتشار ویدئوی دیگری در توضیح آن، نوشت: «این ویدئوی عجیب‌رو بارها دیدم. فداکاری جوانان روستایی از توابع کوت‌عبدالله در خوزستان برای اینکه جلو سیلاب و ورود آن به روستا را بگیرند، موفق بشن یا نشن، این‌ها فداکارترین و شجاع‌ترین مردم زمانه خودشون هستند. خوزستان به داشتن چنین جوانانی، افتخار می‌کند!» «مهدی امیرپور» نیز با انتشار تصویری از سیل‌بند ساخته‌شده توسط جوانان خوزستانی، در توصیف آن‌ها نوشت: «این مردم نازنین که هشت سال برای دفاع از خانواده، روبه‌روی لشکر دشمن عراقی سنگر می‌ساختند، حالا برای دفاع



● هشتک ●
● صدرا محقق ●

در پی بارش‌های اخیر و افزایش کم‌سابقه آب در پشت سدهای استان خوزستان، مسئولان این استان برای کنترل سیلاب‌های آینده و جلوگیری از سرریز شدن سدها، مجبور به رهاسازی حجم قابل‌توجهی از آب ذخیره شده در پشت سدهای کارون، کرخه و دز شده‌اند. بارش‌هایی که منجر به بالا آمدن سطح رودخانه‌های این استان و آسیب‌دیدن برخی از روستاها و شهرهای استان خوزستان شده است. در این بین اما آنچه این روزها به‌موضوع داغ شبکه‌های اجتماعی تبدیل شده است، «مقاومت ماندگار مردم خوزستان» در مقابل سیل و تلاش شبانه‌روزی آن‌ها برای جلوگیری از ورود آب به روستاها و شهرهای در معرض خطر بوده است. انتشار یک ویدئو از مقاومت جوانان روستای دهلاویه در مقابل ورود آب به روستایشان، موجی از اظهارنظرها و تحسین‌ها را در میان کاربران شبکه‌های اجتماعی در پی داشت. کاربری به نام «نازنین» با انتشار این ویدئو، در خصوص آن نوشت: «از ساعاتی پیش که سیلاب خروشان کرخه از هر طرف به روستای دهلاویه هجوم آورد، جوانان روستا صحنه عجیب و کم‌نظیری را با اراده و مقاومت خود ترسیم کردند، مردان بلندهمت دهلاویه تا رسیدن گونی‌ها یا انداختن تن خود بر شکستگی سیل‌بند مانع حرکت و پیشروی سیلاب شدند.» کاربر دیگری به نام «علی» نیز در این باره نوشت: «مقاومت و ایستادگی جوانان دهلاویه را باید به رخ جهانیان کشید، آنچه آن‌ها افسانه می‌پندارند، در خوزستان حقیقتی تمام‌نشده‌ی است.» «پرویز پرستویی» نیز این ویدئو را به اشتراک گذاشت و نوشت: «بد نیست وزارت آموزش‌وپرورش در کتاب‌های درسی، صفح‌ای را اختصاص دهد و بنویسد: جوانان دهلاویه اهواز با دست خالی، مقابل سیل ایستادند و باشکوترین صحنه امسال را رقم زدند. امروز روز ملی غیرت است.» یکی دیگر از کاربران به نام «ابوالفضل» نیز در توصیف صحنه‌ای که از مقاومت مردم در مقابل سیل مشاهده کرده بود، این‌طور نوشت: «سیل‌بندی‌کی از مناطق اهواز شکست. هجوم مردم به سمتش دیدنی

هفت‌سین خانه آقا محمدعلی هنوز سرخوش و تازه نشسته کنار پنجره پُر خورشید، برای جاماندگان از عیددینی، ما جا مانده‌ایم. آقا محمدعلی مو سفید کرده، جانباز جنگی که آجیل را از زور گرانی تحریم کرده. می‌خندد: «من خودم یه پا ترامپ!» برشتوک و برنجک و گردوی خیس‌خورده در آویشن تعارف می‌کند. خانه اجاره‌ای، مست‌شده در انبوه بوهای قدیمی، معاشرت می‌کنیم و در میان شوخ‌طبعی نجیب، رنجیدگی مرد می‌زند بیرون. آن هم از حرف ناآدمی آن سوی مرزها که طلیکار مردان جنگ شده. رنجیدگی، مرد کم‌حرف را به حرف آورده. رفته است سراغ بیست سالگی‌اش. خاطرات جبهه را می‌آورد جلو چشم‌هایمان. از سوسنگرد و دهلاویه می‌گوید، از آبادان، از خرمشهر، از سنگرها، از خاک، از گرما، از تترسیدن، از خیال‌ها، از صدا و بمب‌های خوشه‌ای، از فیق‌هایش می‌گوید: «نشسته بودیم توی چادر، مربای توت‌فرنگی می‌خوردیم، سعید لقمه پُروپرومی پیچیده بود و داشت از شیرینی و مزه توت‌فرنگی کیف می‌کرد که یک آن رفت رو هوا. می‌دونید که توت‌فرنگی و سعیدو دست‌وپایش همه را میان دود و خاک دیدن چه حالی داره، ترکش خورده بودم، داشتیم اجزای سید رو تو هوا می‌دیدم.» آقا محمدعلی مغز گردوها را جدا می‌کند و برایمان سیب‌پوست می‌کند: «اون موقع کسی کاری به چپ و راست و پایین و بالا نداشت. می‌رفتیم دبیرستان می‌دیدیم هم‌کلاس‌مون نیست یا جاش دسته‌گل گذاشته‌اند، شرمون می‌آمد لای کتاب باز کنیم، می‌رفتیم تا جلو دشمن‌رو بگیریم، خودمون‌رو سپر کنیم، سپر این خاک. از سهمیه و درصد و رانت خبری نبود. فقط باید جان‌ترو می‌گذاشتی کف دست همین. حالا بدهکار هم شده‌ایم.» محمدعلی گوشی موبایلش را می‌آورد: «بذار نشونتون بدم ما چه جوری بودیم، چه فکری داشتیم.» بعد فیلم جوان‌های دهلاویه را می‌گذارد جلو رویمان که خودشان را سپر سیل کرده‌اند و از تن‌هایشان سیل‌بند ساخته‌اند: «ما این طوری بودیم. گوشت تنمان را مثل این‌ها گذاشتیم تا این سرزمین و خاک در امان باشه. می‌دونید سعید چند سال داشت فقط هفده سال، یکی، دو سال از این مسیح بزرگ‌تر.» همه به مسیح نگاه می‌کنیم. محمدعلی خاموش می‌شود و چشم‌هایش روشن. محمدعلی گریه می‌کند، ما گریه می‌کنیم، خانه گریه می‌کند. آفتاب گریه می‌کند.